

رئیس جمهورهای آمریکا و منازعه اسرائیلی - فلسطینی:

مطالعه موردی ریاست جمهوری باراک اوباما

محمد سلطانی نژاد^۱

چکیده

جایگاه منازعه اسرائیلی - فلسطینی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۴۸ به بعد با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. با این حال، برخی عوامل ثبات بخش مانند اتحاد آمریکا و اسرائیل در دوران جنگ سرد، حضور لابی اسرائیل در آمریکا و گره خوردن منافع اسرائیل با امنیت ملی آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، موقعیتی مشخص به اهمیت منازعه فلسطین و اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا بخشیده و اولویت آن را در میان سلسله ترجیحات آمریکا در خاورمیانه تثبیت کرده است. بر این اساس، مقاله پیش‌رو در پاسخ به این پرسش اصلی که تغییر در رئیس‌جمهورهای آمریکا چه تاثیری بر سیاست و رویکرد این کشور در قبال منازعه اسرائیلی - فلسطینی داشته است؟ این فرضیه را به آزمون گذاشته که این مسأله در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از تغییر رئیس‌جمهورهای این کشور چندان تاثیر نپذیرفته است. به عنوان مطالعه موردی، جایگاه مسأله فلسطین در سیاست خارجی آمریکا در دوران باراک اوباما را مورد بررسی قرار داده و این گونه نتیجه گرفته است که با وجود تلاش‌های اولیه برای حل این مسأله، مجموعه عواملی از جمله انعطاف ناپذیری اسرائیل، تحولات سوریه و یمن و توافق هسته‌ای با ایران، موجب شده است اوباما نیز هم‌چون رئیس‌جمهورهای قبلی آمریکا، نتواند برای حل منازعه فلسطینی - اسرائیلی گامی به جلو بردارد.

واژگان کلیدی: فلسطین، ایالات متحده آمریکا، باراک اوباما، اسرائیل، شهرک‌سازی.

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه تهران: Soltaninejad@ut.ac.ir

مقدمه

یکی از مسائل مطرح در سیاست خارجی ایالات متحده در دوران بعد از جنگ سرد، منازعه اعراب و اسرائیل است. با شکل‌گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸، ایالات متحده آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب در جهان دوقطبی در حال ظهور، به صورت غیر رسمی، حمایت از اسرائیل را به عنوان متحد این کشور در خاورمیانه بر عهده گرفت. این وضعیت باعث شد تا سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، با مسأله اعراب و اسرائیل گره بخورد. با گذشت زمان و مصالحه برخی دولت‌های عربی به ویژه مصر و اردن با اسرائیل و همچنین شکل‌گیری جریان‌های مقاومت فلسطینی در قالب سازمان آزادی‌بخش فلسطین در مرحله نخست و سپس جنبش مقاومت اسلامی (حماس)، برخورد ایالات متحده با این مسأله از قالب تلاش برای پیشبرد صلح بین اعراب و اسرائیل، به سوی تلاش برای مدیریت منازعه فلسطین و اسرائیل حرکت کرد. در کنار این الگوی تاریخی حاکم بر نگاه آمریکا به مسأله فلسطین، یکی از مسایل مطرح این است که تغییر در رئیس‌جمهورهای آمریکا چه تأثیری بر سیاست و رویکرد این کشور در قبال این مسأله داشته است؟.

در پاسخ به این پرسش، نویسنده با مطالعه نوع برخورد هر کدام از رئیس‌جمهورهای آمریکا با مسأله فلسطین، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که مسأله فلسطین - اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از تغییر رئیس‌جمهورهای این کشور چندان تأثیر نپذیرفته است. این مقاله به عنوان مطالعه موردی، جایگاه این متغیر را در سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما بررسی کرده است و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که با وجود تلاش‌های اولیه برای حل این منازعه، مجموعه عواملی از جمله انعطاف ناپذیری اسرائیل، تحولات سوریه و یمن و توافق هسته‌ای با ایران، موجب شده است اوباما نیز هم‌چون رئیس‌جمهورهای قبلی آمریکا نتواند برای حل این منازعه گامی به جلو بردارد. از دید نویسنده، با وجود تأکید خاص بر حل منازعه فلسطین و اسرائیل در ابتدای ریاست جمهوری، باراک اوباما در نتیجه مجموعه تحولاتی که به ویژه در دور دوم ریاست جمهوری وی در خاورمیانه رخ داد، مجبور به دادن وزنی مشابه با دیگر رئیس‌جمهورهای آمریکا به مسأله فلسطین شد.

رئیس جمهورهای آمریکا و منازعه اسرائیلی- فلسطینی

از ابتدای طرح مسأله فلسطین و اشغال‌گری اسرائیل، تمام رئیس‌جمهورهای آمریکا به نحوی با منازعه فلسطین و اسرائیل درگیر بوده‌اند. می‌توان گفت در ورای منافع و سیاست‌های اعمالی آمریکا که همواره به صورت متحد و حامی اسرائیل ظاهر شده است، تقریباً تمام رئیس‌جمهورهای آمریکا یک سیاست اعلامی مشخص در قبال آنچه روند صلح خاورمیانه خوانده می‌شود، دارند: «حمایت از حق فلسطینی‌ها در رسیدن به برخی آمال ملی خود در کنار تضمین امنیت بلند مدت اسرائیل.» آنچه مشخص است، همگی آنها در ایجاد مصالحه بین این دو هدف متناقض با مشکل مواجه بوده و در عمل، حمایت از سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل، وجه غالب سیاست خارجی آمریکا را داشته است. شاید بتوان گفت، در مواردی که تحولاتی در نوع رابطه اسرائیل و اعراب نیز رخ داده است، این تحولات بیش از آن که متأثر از ابتکار ایالات متحده باشد، نتیجه تصمیم رهبران عرب بوده است. در این میان می‌توان به اقدام انور سادات در سال ۱۹۷۷ برای آغاز فرایند مصالحه با اسرائیل اشاره داشت که نهایتاً به امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ منجر شد.

اولین رویارویی رئیس‌جمهورهای آمریکا با مسأله فلسطین، به دوران ریاست جمهوری ترومن^۱ و زمانی برمی‌گردد که وی اسرائیل را به عنوان یک دولت به رسمیت شناخت در حالی که ایالات متحده آمریکا نقش کانونی در ایجاد اسرائیل نداشت (صادقی، ۱۳۸۷: ۸۳۴). حتی به رسمیت شناختن اسرائیل را نیز برخی در آمریکا نادرست دانسته و آن را مغایر با منافع این کشور در منطقه ارزیابی می‌کردند. از مهم‌ترین مخالفان به رسمیت شناختن اسرائیل، می‌توان به جرج مارشال^۲ مبدع طرح معروف مارشال برای کمک اقتصادی به اروپا اشاره کرد (Jeffrey, 2015). در دوران دوایت آیزنهاور (۱۹۵۳-۱۹۶۱) ایالات متحده، تلاش‌هایی را برای میانجی‌گری بین گروه‌های فلسطینی و اسرائیل «البته نه بر مبنای اشغال‌گری یکی و حق‌طلبی دیگری، بلکه بر اساس گفت و

1- Harry S. Truman

2- George Marshall

3- Dwight D. Eisenhower

شود دو جمعیتی که در کنار هم زیست کرده، با هم اختلاف داشته و از حقوق برابر برخوردار هستند» (دهشیار، ۱۳۸۰: ۱۴۵) انجام داد. اما تلاش‌های آیزنهاور نتیجه‌ای در بر نداشت. در این دوران، مهم‌ترین تحول در مداخله آمریکا در مسایل مربوط به اسرائیل و اعراب، به حمله انگلستان، فرانسه و اسرائیل به مصر در جریان بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ بر می‌گردد. در حالی که ایالات متحده در حال بنیان‌گذاری نظم جدید جهانی در جهان «بعد از اروپا» بود، این اقدام انگلستان، فرانسه و اسرائیل در ناهماهنگی با واقعیت‌های در حال ظهور جهانی و موقعیت رهبری آمریکا در جهان غرب تلقی می‌شد. علاوه بر این، این اقدام هم‌زمان با سرکوب اعتراضات مردمی در مجارستان از سوی شوروی و آزمایش ماهواره توسط شوروی صورت گرفته و توجه افکار عمومی جهان را از مسأله شوروی به یک مسأله فرعی در خاورمیانه معطوف می‌داشت. از این رو، آیزنهاور با این اقدام مخالفت کرده و بریتانیا، فرانسه و نهایتاً اسرائیل را وادار به توقف حمله به مصر کرد. با فشارهای دولت آیزنهاور، دولت‌های متجاوز مجبور به پذیرش آتش بس سازمان ملل شدند (McDermott, 2001: 107).

در دوران ریاست جمهوری لیندون جانسون (۱۹۶۴-۱۹۶۹)، جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ رخ داد. در این جنگ که اسرائیل، اعراب را به سرعت شکست داد، ایالات متحده جانب اسرائیل را گرفته و دوران بعد از جنگ، جای فرانسه را به عنوان مهم‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات نظامی اسرائیل از آن خود کرد. (Ben-Zvi, 2004) در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون (۱۹۷۴-۱۹۶۸)، جنگ ۱۹۷۳ میان اعراب و اسرائیل رخ داد و در نتیجه، ایالات متحده مسأله منازعه اعراب و اسرائیل را جدی‌تر از هر زمان پی گرفت. در این دوره، هنری کیسینجر به عنوان مشاور رئیس‌جمهور آمریکا، نقشی مهم در هدایت سیاست خارجی این کشور در قبال مسأله اعراب و اسرائیل داشت. میانجی‌گری‌های گام به گام آمریکا بعد از پیروزی نسبی اعراب، در تغییر فضای مناسبات اعراب و اسرائیل در این دوره اثرگذار بود. البته ملاحظات آمریکا در این دوران

-
- 1- Lyndon B. Johnson
 - 2- Richard Nixon

بیش از هر چیز به رقابت میان دو ابرقدرت در جریان جنگ سرد مربوط می‌شد و هدف اصلی آمریکا بیش از آن که حل منازعه فلسطینی‌ها و اسرائیل باشد، جلوگیری از افزایش نفوذ شوروی در خاورمیانه با استفاده از فضای منازعه‌آمیز روابط اعراب و اسرائیل بود. این دوران از سیاست آمریکا در قبال مسأله فلسطین، با شکل‌گیری جریان مقاومت فلسطین نیز همراه بود. بنابراین، فلسطینی‌ها با دست زدن به برخی اقدامات مسلحانه بر ضد یهودیان، توجه جهانی را به مسأله فلسطین جلب کردند. از این تاریخ به بعد، مسأله فلسطین برای دولت‌های غربی ابعاد وسیع‌تری پیدا کرده و اهمیت آن از حدود رقابت‌های ژئواستراتژیک میان ابرقدرت‌ها یا مسائل حقوق بشری و وضعیت آوارگان فراتر رفت.

در زمان ریاست جمهوری جرال د فورد (۱۹۷۴-۱۹۷۷)، ایالات متحده فشارهایی را به اسرائیل وارد آورد تا آن را وادار به دادن امتیازهایی در قالب فرایند صلح به فلسطین کند. معاون وزیر امور خارجه آمریکا، هارولد ساندرز،^۱ بیانیه‌ای مشهور را در برابر کمیته امور خارجی کنگره آمریکا قرائت کرده و در آن این‌گونه بیان کرد که فلسطینیان باید در مرکز منازعه اعراب و اسرائیل قرار بگیرند. فورد و کسینجر نیز غیرمنعطف بودن سیاستمداران اسرائیلی را مورد انتقاد قرار دادند و آن را عاملی برای تجدید نظر در سیاست آمریکا در قبال مسأله اعراب و اسرائیل دانستند. با این حال، کنگره ایالات متحده در این دوران به شدت از نوع سیاست موجود آمریکا در قبال اسرائیل دفاع کرده و دولت عملاً در برابر مخالفت‌های کنگره، برای تغییر در رویکرد آمریکا نسبت به اسرائیل، عقب‌نشینی کرد (Norton, 2010, 60).

در دوران ریاست جمهور جیمی کارتر (۱۹۷۷-۱۹۸۱)، مهم‌ترین رخداد در مسأله اعراب و اسرائیل، امضای پیمان کمپ دیوید بود. در ارتباط با مسأله فلسطین، پس از صلح مصر و اسرائیل، کارتر سعی کرد به دولت اسرائیل برای متوقف کردن شهرک‌سازی‌ها در کرانه باختری فشار وارد آورد. با این حال، این سیاست کارتر ناموفق بوده و اسرائیل به ساخت شهرک‌های مسکونی در

1- Gerald Ford

2- Harold H. Saunders

3- Jimmy Carter

سرزمین‌های فلسطینی ادامه داد و ایالات متحده عملاً نتوانست گامی در راستای ایجاد فضا برای صلح فلسطینیان و اسرائیل بردارد. اما در جریان حمله اسرائیل به جنوب لبنان، دولت کارتر در کاستن از شدت رویکرد تهاجمی اسرائیل قدری موفق عمل کرد. با اصرار کارتر در سال ۱۹۷۹، اسرائیل از تعداد نیروهای خود در جنوب لبنان کاست. این اقدام اسرائیل تا حدی در واکنش به تهدید آمریکا به قطع کمک‌های نظامی به اسرائیل در صورت ادامه استفاده از این سلاح‌ها برای اهداف تهاجمی در لبنان بود. علاوه بر این، کارتر، اسرائیل را تهدید کرد در صورت ادامه تهاجم، پیش‌نویس قطعنامه‌ای را برای محکومیت اسرائیل به شورای امنیت سازمان ملل خواهد فرستاد. با این حال، فشارهای آمریکا بر اسرائیل این بار نیز موفقیت‌های محدودی را به بار آورده و نیروهای نظامی اسرائیل بارها به لبنان تعرض کرده و قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل را که خواهان عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان بود، نقض کردند (Norton, 2010:61).

در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۹)، دومین حمله بزرگ اسرائیل به جنوب لبنان رخ داد. هدف این حمله اسرائیل به صورت اعلامی، بیرون راندن اعضای سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان و ایجاد یک منطقه حائل در جنوب لبنان بود. با این وجود، هدف اعمالی اسرائیل و آنچه آن را در عمل پی می‌گرفت، تصرف لبنان و گماشتن یک رژیم حامی اسرائیل در این کشور و انعقاد یک پیمان صلح با لبنان بود. اقدامات اسرائیل به ویژه وزیر دفاع وقت، آریل شارون، ایالات متحده را به این نتیجه رساند که نتیجه حمله مجدد اسرائیل به جنوب لبنان بی‌ثباتی هر چه بیشتر در منطقه است. با وجود این که نیروهای مبارز فلسطینی لبنان را ترک کردند، باز هم اسرائیل دست از تجاوزگری خود برنداشت. در این میان، کشته شدن بشیر گمایل از سران شبه نظامی مارونی که اسرائیل بر روی وی به عنوان عامل پیاده کردن اهدافش در لبنان سرمایه‌گذاری زیادی کرده بود، برنامه‌های آریل شارون را با اختلال جدی مواجه کرد. به این ترتیب، این بار نیز ایالات متحده به عنوان یک نیروی متقاعد کننده اسرائیل به کاهش تجاوزگری عمل نکرد و این تغییرات میدانی و اقدامات نیروهای مقاومت بود که اسرائیل را از ادامه برنامه‌های خود

-
- 1- Ronald Reagan
 - 2- Bachir Gemayel

در لبنان باز داشت. در واکنش به کشته شدن بشیر گمایل، اسرائیل نیز دست به کشتار فلسطینیان و لبنانی‌ها در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا زد. در این‌جا نیز ایالات متحده نه تنها نظاره‌گر بود، بلکه همکاری‌های خود را با اسرائیل بیشتر کرد. در این دوران، بر میزان حمایت‌های آمریکا از اسرائیل افزوده شد و دو طرف، مجموعه‌ای از توافق نامه‌های استراتژیک را با یکدیگر به امضا رساندند (1982 Reagan Plan, 2008).

بعد از حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، تصور آمریکا این بود که سازمان آزادی‌بخش فلسطین کاملاً شکست خورده است. اما این تصور اشتباه بود. در اواخر سال ۱۹۸۷، انتفاضه نخست فلسطین بر ضد اشغال‌گری اسرائیل به وقوع پیوست. به این ترتیب، جنبش مقاومت فلسطین ثابت کرد که به راحتی به حاشیه رانده نمی‌شود. در سال ۱۹۸۸، سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات، رویکرد خود را تغییر داده و مشی مصالحه‌جویانه‌ای را با اسرائیل در پیش گرفت. این سازمان، حق اسرائیل برای بقا را به رسمیت شناخته و استفاده از خشونت علیه اسرائیل را محکوم کرد. این تحول در مواضع سازمان آزادی‌بخش فلسطین، ایالات متحده را به تلاش برای آنچه ایجاد صلح در خاورمیانه خوانده می‌شود، بیش از پیش ترغیب کرد. دونالد ریگان، در ماه‌های آخر ریاست جمهوری خود، جرج شولتز را مسئول مذاکره با طرف‌های فلسطینی و اسرائیلی کرد. وی در یک کنفرانس خبری اعلام کرد: «روشن است که اگر شما به دنبال یک راه حل مسالمت‌آمیز در خاورمیانه باشید، باید فلسطینی‌ها را از ابتدا تا انتها وارد فرایند صلح کنید.» (New York Times, 1988)

مهم‌ترین رخداد در دوران نخست ریاست جمهوری جرج هربرت واکر بوش (۱۹۸۹-۱۹۹۳)، فروپاشی اتحاد شوروی بود. این رخداد بزرگ تاریخی باعث شد توجه ایالات متحده از مسائل خاورمیانه منحرف شود. با این حال، این وضعیت چندان به درازا نینجامید و حمله عراق به کویت، بار دیگر توجه آمریکا را به خاورمیانه و مسائل آن بازگرداند. در این دوران، اولین دخالت آمریکا در مسأله منازعه فلسطین و اسرائیل، برگزاری کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ بود. جرج بوش در

این کنفرانس در مورد منازعه فلسطین و اسراییل و لزوم حل آن این گونه موضع گرفت که «ما در جستجوی صلح هستیم، یک صلح واقعی و لازمه این صلح، سازش در مورد سرزمین‌های اشغالی است.» (اسدی، ۱۳۸۱: ۲۶۷) در این کنفرانس، اسراییل از مذاکره کردن به صورت رسمی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و عرفات خودداری کرد و نماینده‌های این سازمان، در قالب هیأت اردنی در کنفرانس حضور پیدا کردند. در دوران جرج بوش، آمریکا هم‌چنین با تقاضای وام دولت شامیر در اسراییل که بخشی از آن مقرر بود صرف شهرک‌سازی در مناطق اشغالی برای اسکان یهودیانی که از شوروی به اسراییل آمده بوند شود، مخالفت کرد (House of the Historian, 1991). این اقدام بوش را می‌توان یکی از موارد اعمال فشار آمریکا بر اسراییل برای توقف شهرک‌سازی دانست. با این حال در این دوران نیز تحولی در نوع برخورد آمریکا با مسأله فلسطین رخ نداد و آن چه فشار به اسراییل خوانده می‌شود، به صورت حداقلی رخ داده و در نهایت نیز نتیجه عملی در بر نداشت.

هر چند در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳)، تاکید بر اقتصاد ایالات متحده بوده و از این‌رو آمریکا خود را از مسائل خاورمیانه دور نگاه می‌داشت، یکی از مهم‌ترین رخدادها در مناسبات اسراییل و فلسطین به وقوع پیوست. روی کار آمدن رابین^۱ به عنوان نخست وزیر اسراییل، زمینه را برای مذاکرات مستقیم میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسراییل فراهم آورد. علاوه بر این، قدرت گرفتن حماس در این دوره، سازمان آزادی‌بخش و عرفات را به گزینه‌هایی که می‌توان با آنها بر سر میز مذاکره نشست برای اسراییل تبدیل کرده بود. در حالی که ایالات متحده چندان خود را درگیر مسایل خاورمیانه نمی‌کرد، تلاش‌های دیپلماتیک نروژ به قرارداد اسلو میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسراییل منجر شد (Rudoren, 2015). با این حال، ترور رابین به دست یک صهیونیست افراطی و جایگزین شدن دولت او با دولت دست راستی و افراطی بنیامین نتانیا هو^۲ به ناکام ماندن تلاش‌ها برای ادامه و پیشبرد مصالحه انجامید و شهرک‌سازی در مناطق اشغالی بار

1- Yitzhak Rabin

2- Benjamin Netanyahu

دیگر از سرگرفته شد. هر چند کلینتون نیز با نتانیاهو چندان روابطی مثبت نداشت، اما همانند جرج بوش، وی نیز بر اسرائیل برای توقف شهرک‌سازی در مناطق اشغالی فشار چندانی وارد نیاورد. با این حال، موافقتنامه اسلو، این معنا را برای دولت کلینتون داشت که صلح بین اسرائیل و فلسطینیان ممکن و در دسترس است. از این رو کلینتون، در اواخر دوران ریاست جمهوری خود نیز سعی کرد فلسطینیان و طرف اسرائیلی را به ادامه مذاکره تا رسیدن به یک قرارداد صلح متقاعد کند. با این حال، تلاش‌های وی برای رسیدن به صلح بر مبنای مفاد قرارداد اسلو ناکام ماند (Gale Students Resources in Context, 2011).

با بازگشت قدرت به اردوگاه محافظه‌کاران با ریاست جمهوری جرج بوش (۲۰۰۹ - ۲۰۰۱)، تلاش ایالات متحده برای رسیدن به نوعی مصالحه میان فلسطینیان و اسرائیل بار دیگر فروکش کرد. معاون وزیر امور خارجه آمریکا ریچارد آرمیتاژ؛ دیدگاه غالب در دولت بوش نسبت به فرایند صلح فلسطین و اسرائیل را این گونه بیان کرد: «شما نمی‌توانید بیش از آنچه دو دولت صلح می‌خواهند، صلح‌خواه باشید... آقای کلینتون در چه فکری بود زمانی که بدون هیچ نتیجه‌ای، آخرین روزهای ریاست جمهوری خود را در کمپ دیوید می‌گذراند؟» (Haaretz, 2001) با این حال، همانند رئیس‌جمهورهای پیشین، جرج بوش نیز پس از اندکی مجبور به درگیر ساختن مجدد آمریکا در مسأله فلسطین شد. با رخ دادن حوادث ۱۱ سپتامبر، پرداختن به مسأله فلسطین بار دیگر اهمیت زیادی پیدا کرد؛ چرا که مسأله فلسطین با امنیت ملی آمریکا بار دیگر گره خورد. اسامه بن لادن و سران القاعده، یکی از دلایل حمله به آمریکا را سیاست‌های این کشور در قبال فلسطین و حمایت‌های آن از اسرائیل می‌دانستند. از این رو جرج بوش بار دیگر خود را مجبور به دخالت در مسأله فلسطین و انجام مانورهایی برای نشان دادن تمایل آمریکا به ایجاد صلح میان اسرائیل و فلسطینیان دید. وی در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۱، به عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا، حمایت خود را از ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی اعلام کرد (CNN, 2001).

1- Richard Armitage



مهم‌ترین اقدامات آمریکا در این دوران نسبت به مسأله فلسطین، تلاش برای ایجاد تغییر در رهبری فلسطین و جایگزین کردن یاسر عرفات با شخصیتی جدید بود. محمود عباس، رییس کنونی تشکیلات خودگردان که بعد از مرگ عرفات در سال ۲۰۰۴ به قدرت رسید، بیش از هر کس از تلاش‌های آمریکا در این زمینه بهره برد. هر چند در مقام سخن، دولت بوش از ایده دو دولتی حمایت می‌کرد، اما در عمل، اقدامی بر نداشت که خلاف مصالح مطلقه اسرائیل و نوعی گام برای متوازن ساختن نیروها به عنوان پیش شرط مذاکره‌های سازنده میان دو طرف باشد. به عنوان نمونه، هر چند زمانی که اسرائیل در سال ۲۰۰۲، پست‌های انتظامی‌ای را که حکومت خودگردان بنا بر قرارداد اسلو حق تاسیس آنها را یافته بود از میان برداشت، دولت بوش خواستار توقف این عملیات شد، در نهایت و با بی توجهی اسرائیل به این درخواست، از موضع خود عقب‌نشینی کرد. در سال ۲۰۰۵ نیز اسرائیل به‌رغم عقب کشیدن نیروهای خود از نوار غزه به دلیل حملات نیروهای مقاومت، مواضع خود را در کرانه باختری تقویت کرده و تعداد ایست و بازرسی‌ها و موانع آمد و شد در برابر فلسطینیان را افزایش داد. در همین زمان، اسرائیل با کشیدن دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطینیان پیشروی کرده و بخش‌های مهمی از نوار غزه را نیز تصرف کرد (Parry, 2003).

نکته جالب توجه در مراودات آمریکا با جریان‌های فلسطینی در این دوران، انتخابات سال ۲۰۰۶ در سرزمین‌های اشغالی است. این انتخابات در شرایطی برگزار می‌شد که جنبش فتح به دلیل ناتوان بودن از حل مسایل اقتصادی و شکست در احقاق حقوق فلسطینیان از راه مذاکره، در موقعیت سیاسی شکننده‌ای قرار داشت. این در حالی بود که حماس در میان مردم از مطلوبیتی بیشتر برخوردار شده بود. در این شرایط، محمود عباس با درک شرایط سعی داشت انتخابات را به تعویق بیندازد. این تلاش او از سوی اسرائیل نیز پشتیبانی می‌شد. با این حال، دولت بوش بر انجام انتخابات در زمان مقرر تاکید کرد. در کمال ناباوری تیم سیاست خارجی آمریکا، حماس در این انتخابات، پیروزی قاطع را به دست آورد. این پیروزی، دولت آمریکا را در شرایطی دشوار قرار داد. در نهایت نیز آمریکا تمام تلاش خود را به کار برد تا حماس و نوار غزه در محاصره کامل قرار گرفته و این گروه در نهایت با شکست، عرصه سیاسی را ترک کند. به موازت آن، دولت بوش و شخص

کاندولیزا رایس، وزیر وقت امور خارجه، تلاش زیادی را صرف برگزاری کنفرانس آنابولیس با دعوت از ۴۰ رهبر جهان برای احیای طرح دو دولتی کردند. اما این کنفرانس و تلاش‌های پس از آن که هشت سفر کاندولیزا رایس به منطقه را شامل می‌شد، در نهایت در ایجاد مصالحه فلسطین و اسرائیل با شکست مواجه شد. ریاست جمهوری جرج بوش با حمله سال ۲۰۰۸ اسرائیل به نوار غزه به پایان رسید. در جریان این جنگ، اسرائیل حملات شدیدی را به فلسطین انجام داده و ۱۳۰۰ شهروند فلسطینی را به قتل رساند (CNN, 2008). این اقدام اسرائیل، مورد تایید آمریکا و حتی برخی دولت‌های عربی از جمله مصر و عربستان قرار گرفت.

باراک اوباما و منازعه اسرائیلی - فلسطینی: دور نخست ریاست جمهوری

زمانی که باراک اوباما به عنوان چهل و چهارمین رییس جمهور آمریکا در ژانویه ۲۰۰۹ انتخاب شد، تنها سه روز از آتش‌بس غیر رسمی و ناپایدار بین حماس و اسرائیل می‌گذشت. برای سه هفته، از ابتدای دسامبر ۲۰۰۸، اسرائیل مجموعه‌ای از حملات را به مناطق مسکونی غزه انجام داده و علاوه بر تحمیل خسارت‌های سنگین به زیرساخت‌های غزه، ۱۳۰۰ تن از مردم عادی شامل ۳۰۰ کودک را به قتل رسانده بود. یکی از اولویت‌هایی که باراک اوباما برای سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده در ابتدای رسیدن به ریاست جمهوری بیان کرد، پرداختن به مسأله منازعه فلسطین و اسرائیل بود. بر خلاف دولت‌های کلینتون و جرج بوش که در ابتدا به آن‌چه روند صلح در خاورمیانه خوانده می‌شود بی‌اعتنا بودند، باراک اوباما از روز نخست، مسأله منازعه فلسطین و اسرائیل را در کانون فعالیت‌های سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا قرار داد. در یکی از مهم‌ترین موضع‌گیری‌های خود در قبال مسأله فلسطین، باراک اوباما بیان داشت: «اسرائیلی‌ها باید بپذیرند درست به همان صورت که نمی‌توان حق موجودیت اسرائیل را انکار کرد، به همان قیاس نمی‌توان حق موجودیت فلسطین را انکار کرد.» (The White House, 2009) اولین تماس تلفنی باراک اوباما بعد از ورود به کاخ سفید، با محمود عباس، رییس تشکیلات خودگردان فلسطین بود. به همین ترتیب، باراک اوباما در روز دوم حضور خود در کاخ سفید، جرج میشل را که با موفقیت‌های

خود در روند صلح ایرلند شمالی شناخته می‌شود، به عنوان فرستاده ویژه خاورمیانه‌ای خود برگزید (The Guardian, 2009).

به همین ترتیب، اولین سفرهای باراک اوباما در دوران نخست ریاست جمهوری وی به کشورهای ترکیه، مصر و سپس عربستان سعودی بود و به نوعی، تلاش برای متوازن ساختن موضع آمریکا نسبت به جهان اسلام در برابر اسرائیل نیز به شمار می‌رفت. اوباما در ابتدا بر این باور بود روابط آمریکا و اسرائیل در دوران بوش بیش از اندازه نزدیک شده و بهبود روابط با جهان اسلام باعث ایجاد توازن در موقعیت آمریکا در مسائل خاورمیانه به ویژه مسأله منازعه فلسطین و اسرائیل خواهد شد (Gilboa, 2013:20). اوباما همچنین نسبت به رئیس‌جمهورهای قبلی آمریکا، لحنی واقع بینانه‌تر را در مورد تل‌آویو به کار برد. این تغییر در لحن را برخی در راستای ایجاد نوعی موازنه در موضع آمریکا به سود فلسطین تعبیر کردند. در واقع از لحن اوباما این گونه بر می‌آمد که حمایت‌های بی قید و شرط از اسرائیل و ادامه اشغال‌گری و توسعه شهرک‌سازی، دیگر در افق سیاست خارجی آمریکا نیست و آمریکا این‌گونه جانبداری را در راستای منافع خود نمی‌بیند. از همین رو بود که در همان سال نخست ریاست جمهوری، باراک اوباما در صدد اعمال فشار به دولت بنیامین نتانیاهاو برای کنار گذاشتن شهرک‌سازی‌های غیر قانونی برآمد. در نتیجه، روابط میان وی و بنیامین نتانیاهاو در همان سال اول به سطح نازلی رسید (Bettiza and Phillips, 2010).

پیش از آن نیز می‌توان گفت در جریان انتخابات فوریه ۲۰۰۹، نتانیاهاو گزینه مرجح اوباما نبود. اوباما شاید ترجیح می‌داد لیونی به عنوان رییس حزب میانه‌گرای کادیم برنده انتخابات شود. اما نتانیاهاو رهبر حزب دست راستی لیکود، برنده انتخابات شد و توانست یک دولت ائتلافی قوی را شکل دهد. اوباما و نتانیاهاو از دو پس زمینه سیاسی متفاوت هستند. اوباما یک چپ‌گرای لیبرال دموکرات است در حالی که نتانیاهاو یک محافظه کار دست راستی است. اوباما در اولین دیدار خود با بنیامین نتانیاهاو در ۱۸ می ۲۰۰۹، حمایت از موضع اسرائیل در قبال ایران را به مواضع اسرائیل در مسأله حل منازعه با فلسطینیان گره زد. در این دیدار، اوباما تاکید کرد تمام فعالیت‌های شهرک‌سازی باید متوقف شود. هر چند اسرائیل با این خواست ایالات متحده موافقت نکرد، اما

نتانیاهو اقدام به برجیدن پست‌های ایست و بازرسی غیرقانونی در سرزمین‌های اشغالی کرد. چند ماه بعد، در نوامبر ۲۰۰۹ نیز نتانیاهو تحت فشار دولت اوباما، شهرک‌سازی را به صورت موقت و برای یک دوره ۱۰ ماهه متوقف کرد هر چند این اقدام از آن‌جا که بیت‌المقدس شرقی را شامل نمی‌شد باز هم یک حرکت نمایشی و نه اقدامی واقعی در جهت مهیا کردن شرایط مذاکره از سوی فلسطینیان تلقی شد (NBC, 2009).

در حالی که دولت بوش، مسأله صلح فلسطین و اسرائیل را نادیده گرفته بود، دولت اوباما با تصور این‌که می‌تواند در این زمینه پیشرفت کرده و از این‌رو کارنامه‌ای قابل قبول را برای سیاست خارجی خود بر جای بگذارد، ایجاد صلح میان فلسطینیان و اسرائیل را به عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی خود معرفی کرد. در نقطه مقابل موضع کاملاً حمایتی بوش نسبت به اسرائیل که بنا بر آن هرگونه مذاکره مستقیم میان اسرائیل و فلسطین را مشروط به توقف آن‌چه فعالیت‌های تروریستی می‌خواند کرده بود، دولت اوباما ورق را برگردانده و از سرگیری مذاکرات مستقیم را منوط به توقف شهرک‌سازی اسرائیلی‌ها کرد. تلاش اوباما برای برگرداندن نوعی تعادل به سیاست آمریکا در قبال مسأله فلسطین و اسرائیل، با متشنج شدن روابط بین آمریکا و اسرائیل همراه شد به گونه‌ای که سفیر اسرائیل در واشنگتن، این دوران را بدترین بحران در روابط اسرائیل و آمریکا از سال ۱۹۷۵ به بعد دانست (Sky News, 2010). نمونه‌ای از موارد ایجاد تنش در روابط آمریکا و اسرائیل در دوران نخست ریاست جمهوری باراک اوباما را باید در جریان سفر جوزف بایدن، معاون نخست وزیر آمریکا به اسرائیل و اعلام عمومی تصمیم دولت اسرائیل در ساخت ۱۶۰۰ خانه جدید در بیت‌المقدس شرقی توسط وزیر کشور اسرائیل الیاهو بیشای دانست. این اقدام اسرائیل در دولت آمریکا نوعی توهین مستقیم به معاون رییس جمهور و شخص رئیس جمهور تلقی شد و مورد اعتراض قرار گرفت (Macintyre, 2010).

با وجود تمام موارد پیش گفته، باراک اوباما توانست مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینیان را بار دیگر احیا کند. با این حال این گفتگو میان اسرائیل و فلسطینی‌ها که اولین دور گفتگوها بعد از کناره‌گیری اولمرت از نخست وزیر اسرائیل در سپتامبر ۲۰۰۸ بود، از ابتدا دو مانع را در برابر خود

دیده و در نهایت به نتیجه نرسید. از یک سو اتحادیه عرب، به عقب‌نشینی اسرائیل از برخی بخش‌های اشغالی برای شروع مذاکرات تاکید داشت و از سوی دیگر، طرف اسرائیلی تصمیم داشت در اولین فرصت ممکن، شهرک‌سازی‌ها را از سر بگیرد. در این شرایط، حمله اسرائیل به کشتی حامل کمک‌های بشردوستانه ترکیه به فلسطین (مرمره آبی)، چالشی جدید را پیش‌روی گفتگوها قرار داد. اینها همه در شرایطی بود که محاصره غزه نیز ادامه داشته و اسرائیل، شرایط را برای زندگی ساکنان غزه به صورتی غیرقابل تحمل درآورده بود. در این شرایط، آمریکا از یک سو تلاش‌هایی را برای راضی کردن اسرائیل به انجام تحقیق در مورد حادثه کشتی ترکیه‌ای انجام داد و از سوی دیگر سعی کرد کانال‌های ارتباطی با محمود عباس را نیز به عنوان اقدامی اعتمادساز باز نگه دارد. با این حال، وضعیت نوار غزه و ادامه محاصره اسرائیل و اعمال فشار بر حماس به عنوان مانع بزرگ موفقیت گفتگوها عمل کرده و نهایتاً آن را به شکست کشانید.

باراک اوباما و منازعه اسرائیلی - فلسطینی: دور دوم ریاست جمهوری

اوباما هر دو دوره ریاست جمهوری خود را در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳ با سفر به خاورمیانه آغاز کرد. با این وجود، این سفرها با معانی سیاسی متفاوتی همراه بود. در دور نخست ریاست جمهوری، باراک اوباما در اولین سفر خود به منطقه، تنها از ترکیه و سپس مصر بازدید کرده و اسرائیل را مقصد دیدار خود قرار نداد. این اقدام در کنار مجموعه سخنرانی‌ها و سیاست‌های اعلامی دولت اوباما - از جمله سخنرانی در قاهره در سال ۲۰۰۹ - که در آنها از لزوم توجه به دغدغه‌های مردم خاورمیانه سخن به میان می‌آمد، نشان از آن دارد که در اولین دور ریاست جمهوری باراک اوباما، توجه به جهان اسلام و اثرگذاری بر افکار عمومی مسلمانان، بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای اوباما حاکم بود. گرایش به درک دغدغه‌های مسلمانان در ابتدای ریاست جمهوری اوباما تا اندازه‌ای بود که منتقدان وی در ایالات متحده، سفر او به خاورمیانه را «تور عذرخواهی» خواندند. (Sterling, 2012) با این حال، شکست در مسأله فلسطین و ناامید شدن از پیشبرد برنامه صلح میان دو طرف درگیر، باعث شد توجه وی در دور دوم ریاست جمهوری بار دیگر به اسرائیل معطوف شده و ایالات

متحدہ بار دیگر اسرائیل را در کانون توجه سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود قرار دهد. از این رو، دور دوم ریاست جمهوری اوباما با سفر به اسرائیل آغاز شد.

نشانه دیگر تغییر در مشی اوباما در دور دوم ریاست جمهوری را می‌توان در تلاش دولت وی برای نزدیک شدن بیشتر به جریان‌هایی در جهان عرب دید که از مذاکره با اسرائیل حمایت می‌کنند. به عنوان نمونه، اوباما با محمود عباس، رییس تشکیلات خودگردان فلسطین، در رام‌الله دیدار کرد و پس از آن به دیدار ملک عبدالله در اردن رفت. مهم‌ترین هدف این دیدارها آن بود که حمایت آمریکا را از جریان‌هایی که حاضر به تعامل با اسرائیل هستند، نشان داده و شرایط را برای شروع مجدد مذاکرات بین فلسطین و اسرائیل مهیا کند. اوباما حمایت خود را بار دیگر از ایده دو دولتی اعلام و با اعمال تک جانبه مخالفت کرد. از طرف فلسطینی نیز خواست تا تقاضای خود برای توقف شهرک‌سازی به عنوان پیش شرط مذاکرات را کنار بگذارد.

یکی از مهم‌ترین عوامل ناکامی اوباما در رسیدن به پیشرفتی قابل توجه در حل مسأله فلسطین و در نتیجه، تغییر مشی اوباما در دور دوم ریاست جمهوری نسبت به این مسأله، سرسختی اسرائیل در ادامه دادن به برنامه‌هایی مانند شهرک‌سازی بود که در عمل، سیاست آمریکا را در قبال منازعه فلسطین و اسرائیل به بن بست کشانید. دولت بنیامین نتانیاهو و به ویژه وزارت امور خارجه آن در زمان تصدی اویگدور لیبرمن، یکی از تندروترین دولت‌های اسرائیل به شمار می‌رفت که حاضر به کم‌ترین مصالحه و امتیازدهی به فلسطینیان نبود. در این میان، باید در نظر گرفت شرایط خاصی که بر سیاست داخلی در فلسطین حاکم است نیز به شکست سیاست اوباما کمک کرد. شکاف بین فتح و حماس در سال‌های ریاست جمهوری اوباما بسیار عمیق بود و در واقع، طرف فلسطینی را نه یک جریان، بلکه دو جریان مخالف نمایندگی می‌کرد. اوباما هم در عمل نتوانست بین گروه‌های فلسطینی نوعی مصالحه برقرار کند. این وضعیت تا جایی پیش رفت که دولت اوباما در مورد نتیجه بخش بودن تشکیل «دولت فن‌سالاران مستقل» ابراز ناامیدی کرد

-
- 1- Avigdor Lieberman
 - 2- Independent Technocrats

(Pettengill and Ahmed, 2011:3).

به این ترتیب، با وجود این که اوباما حل منازعه فلسطین و اسراییل را در دستور کار خود قرار داد، اما در عمل حتی خود وی نیز حاضر نشد آن چه را که ایالات متحده در دهه های گذشته انجام نداده بود، انجام دهد. ایالات متحده هیچ گاه سعی نکرد که مشروعیت حماس را به صورت واقعی و صریح به رسمیت بشناسد و از سوی دیگر، هیچ فشار واقعی و عملی به اسراییل برای تغییر در رویکرد خود نسبت به فلسطینی ها وارد نیامورد. هر چند با توصیه جرج میشل، دولت اوباما برای یک بار، بحث بر سر امکان برداشتن ضمانت نامه های وام برای اسراییل را مطرح کرد، اما با روشن شدن بی اثر بودن آن در وادار کردن اسراییل به توقف شهرک سازی، از عملی کردن این برنامه صرف نظر کرد (Prusher, 2010).

از سوی دیگر، اهمیت پیدا کردن مسأله هسته ای ایران در دور دوم ریاست جمهوری آمریکا، به نوعی مسأله فلسطین و اسراییل را در برنامه های خاورمیانه ای آمریکا تحت الشعاع قرار داد. از این رو، در دور دوم ریاست جمهوری اوباما، موضوعی بسیار مهم به نام برنامه هسته ای ایران و تلاش اوباما برای حل و فصل آن از راه غیرنظامی، به برنامه مذاکراتی آمریکا و اسراییل اضافه شده بود. در نتیجه، بخشی از خواسته های آمریکا از اسراییل را تقاضا برای همراهی با آمریکا در نحوه برخورد با مسأله هسته ای ایران تشکیل می داد. این وضعیت، باعث می شد در دستور کار مذاکراتی آمریکا و اسراییل، مسائلی مانند شهرک سازی اهمیت خود را با برنامه هسته ای ایران تقسیم کنند. در نهایت، باید به این واقعیت نیز اشاره داشت که تشدید بحران در سوریه و یمن نیز به صورت طبیعی از اهمیت مسأله فلسطین در سیاست خاورمیانه ای آمریکا کاست.

در مجموع می توان گفت، مسأله فلسطین یکی از نقاط ضعف دولت اوباما بود. اوباما روند صلح خاورمیانه را در مرکز سیاست خاورمیانه ای خود قرار داد، اما گذشت زمان ثابت کرد که منازعه فلسطین و اسراییل، موضوعی است که از برخی عوامل ثبات بخش مانند گره خوردن سیاست خاورمیانه ای آمریکا به حمایت از اسراییل و حضور گروه های فشار اسراییلی در آمریکا متاثر بوده و از این رو تغییر در نگاه رئیس جمهورهای آمریکا، به تغییرات بنیادین در مناسبات اعراب و

اسرائیل منجر نخواهد شد. به عبارت دیگر، مطالعه سیر نگاه رئیس‌جمهورهای آمریکا به مسأله فلسطین و اسرائیل نشان از آن دارد که تقریباً در تمام دوره‌های ریاست جمهوری آمریکا، به ویژه از ابتدای دهه ۱۹۹۰، نوعی ثبات بر نوع برخورد آمریکا با مسأله منازعه اعراب و اسرائیل حکمفرما بوده است. به تبع، رئیس‌جمهورهای آمریکا نیز مجبور به درگیر شدن به اندازه‌ای معلوم در این قضیه بوده‌اند. دولتمدارانی مانند جرج بوش که با نادیده گرفتن مسأله اعراب و اسرائیل، ریاست جمهوری خود را آغاز کردند، در ادامه مجبور شدند آن را در دستور کار خود قرار دهند. رئیس‌جمهورهایی مانند باراک اوباما نیز که در ابتدا شدیداً خواهان حل مسأله فلسطین بودند، به تدریج مجبور به عقب‌نشینی به مرزهای شناخته شده سیاست خارجی آمریکا در مسأله فلسطین شدند. از این رو است که در نهایت می‌توان این گونه نتیجه گرفت که عامل تداوم بر تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به مسأله فلسطین در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما غالب بوده است.

نتیجه

با شکل‌گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸، خاورمیانه با مسأله حاد به نام منازعه اعراب و اسرائیل روبه‌رو شد. رویارویی دولت‌ها و ملت‌های عربی در برابر اسرائیل در دهه‌های اولیه شکل‌گیری آن، خاورمیانه را بی ثبات ساخته و تأمین منافع آمریکا در منطقه را با مشکل مواجه می‌ساخت. منازعه اعراب و اسرائیل، پای شوروی را به معادلات منطقه‌ای باز کرده و دارای اثراتی مهم بر موازنه قوای جهانی میان آمریکا و شوروی بود. از این رو، ایالات متحده در کنار سیاست حمایت از اسرائیل به عنوان متحد منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه، از آن‌چه با عنوان روند صلح خاورمیانه میان اعراب و اسرائیل شناخته می‌شود، نیز حمایت کرد. به تدریج، با مصالحه برخی از مهم‌ترین دولت‌های عربی یعنی مصر و اردن با اسرائیل، پایین آمدن سطح خصومت سایر دولت‌های عربی با اسرائیل و شکل‌گیری جریان‌های مقاومت فلسطینی در قالب سازمان آزادی‌بخش فلسطین و جنبش مقاومت اسلامی، نوع برخورد آمریکا با بحران بزرگ خاورمیانه نیز از حالت حل منازعه اعراب و اسرائیل به

سوی مدیریت منازعه فلسطین و اسرائیل حرکت کرد.

مطالعه نوع برخورد هر کدام از رئیس‌جمهورهای آمریکا با بحران فلسطین نشان از آن دارد که با وجود فراز و نشیب، در تمام دوره‌های ریاست جمهوری آمریکا، وزن و جایگاه این بحران در سیاست خارجی این کشور تقریباً ثابت مانده است. آن دسته از رئیس‌جمهورهای آمریکا که در ابتدا مسأله فلسطین را نادیده گرفته‌اند، در ادامه مجبور به پرداختن به آن شده‌اند و آن دسته نیز که به آن وزنی بیش از واقعیت‌های تاریخی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و به ویژه روابط نزدیک اسرائیل و آمریکا داده‌اند، نیز در انتها مجبور به متعادل ساختن جایگاه این مسأله در برنامه‌های سیاست خارجی خود شده‌اند. جرج هربرت واکر بوش، در ابتدا متأثر از فروپاشی اتحاد شوروی، روی خود را از خاورمیانه و مسایل آن برگرداند؛ اما اندکی بعد با حمله عراق به کویت بار دیگر خاورمیانه و به تبع مسأله فلسطین - اسرائیل را در اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا قرار داد. بیل کلینتون نیز با اولویت دادن به اقتصاد، مسایل خاورمیانه از جمله مسأله فلسطین را به فراموشی سپرد؛ اما پس از اندک زمانی، پیشرفت‌های حاصل شده در اسلو با ابتکارهای دیپلماتیک نروژ، وی را مجبور به پیگیری مصالحه میان فلسطینیان و اسرائیل کرد. به همین ترتیب، در دوران جرج واکر بوش نیز رخ دادن حوادث ۱۱ سپتامبر و پررنگ شدن ارتباط میان افراطی‌گری دینی با حمایت‌های آمریکا از اسرائیل، به تلاش وی در راستای ارایه تصویری از آمریکا به عنوان حامی احقاق برخی از حقوق فلسطینیان انجامید.

به گونه‌ای مشابه و البته در جهت عکس دولت‌های جرج بوش پدر و بیل کلینتون، باراک اوباما در سال ۲۰۰۹، بحران فلسطین - اسرائیل را یکی از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خاورمیانه‌ای خود قرار داد و شخصاً مسأله مصالحه اسرائیل و فلسطین را پی گرفت. وی برای جلب توجه افکار عمومی جهان اسلام در راستای بهبود مناسبات آمریکا با کشورهای اسلامی که در دوران جنگ با تروریسم بوش به شدت خدشه‌دار شده بود، سعی در حمایت از برخی خواسته‌های طرف فلسطینی کرد، بر اسرائیل برای توقف شهرک‌سازی‌ها فشار آورده و سعی کرد مواضع دو طرف درگیر را به یکدیگر نزدیک کند. با این حال، واقعیت‌های حاکم بر نوع روابط اسرائیل و

آمریکا، حضور قدرتمند لابی اسرائیلی در این کشور، روی کار آمدن دولت دست راستی و افراطی بنیامین نتانیاهو، اختلافات جدی میان فتح و حماس و در نهایت درگیر شدن آمریکا با مسائلی مهم‌تر در خاورمیانه یعنی مسأله هسته‌ای ایران و بحران‌های سوریه و یمن، توقعات اوپاما را در مورد میزان فشاری که آمریکا می‌تواند به اسرائیل وارد آورد تعدیل کرد. در نتیجه، در دور دوم ریاست جمهوری، نوع تعامل آمریکا با مسأله فلسطین و مهم‌ترین مشکلات پیش روی ایجاد دولت فلسطینی از جمله شهرک‌سازی‌های اسرائیل نیز تغییر کرد. در ادامه این وضعیت، دولت اوپاما نه تنها از عضویت ناظر فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل حمایت نکرد، بلکه در مقام یک مخالف آن نیز درآمد. به این ترتیب، ارزیابی نوع تعامل باراک اوپاما با مسأله فلسطین، حکایت از آن دارد که در مجموع و در یک تصویر کلی، جایگاه مسأله فلسطین در سیاست خارجی باراک اوپاما در مقایسه با پیشینیان وی تغییر چندانی نکرده است.

منابع

الف - فارسی

- اسدی، بیژن (۱۳۸۱) صلح و مخالفان: تأملاتی درباره فلسطین و روند صلح خاورمیانه، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، شماره ۱۲.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۰) سیاست خارجی آمریکا و انتفاضه اول و دوم فلسطین، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۵، شماره ۱.
- صادقی، احمد (۱۳۸۷) معرفی کتاب سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه: ریشه‌های ضدیت با آمریکا، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، شماره ۳.

ب - انگلیسی

- 1982 Reagan Plan(2008) 1982 Reagan Plan, retrieved July 15, 2016 from <http://israelipalestinian.procon.org/view.background-resource.php?resourceID=926>

- Ben-Zvi, Abraham (2004), Lyndon Johnson and the Politics of Arms Sales to Israel, London: Frank Cass Publishers.
- Bettiza, Gregorio and Phillips, Christopher(2010), Obama's Middle East Policy: Time to Decide, retrieved June 12, 2016 from:
<http://www2.lse.ac.uk/IDEAS/publications/reports/pdf/SR003/bettiza.pdf>
- CNN(2010), Israel Approves 10 – months Settlement Freeze, retrieved March 17, 2016
from:http://www.nbcnews.com/id/34151442/ns/world_news-mideast_n_africa/t/israel-approves--month-settlement-freeze/#.V1PXVvI97IU
- CNN(2008), Palestinians: 1,300 killed, 22,000 buildings destroyed in Gaza, retrieved March 20, 2016 from:
<http://edition.cnn.com/2009/WORLD/meast/01/19/gaza.war/>
- CNN(2001), U.S. President Bush's speech to United Nations, retrieved June 28, 2016 from :
<http://edition.cnn.com/2001/US/11/10/ret.bush.un.transcript/index.html>
- Gale Students Resources in Context (2011), Bill Clinton's role in Israeli-Palestinian Peace Accords, retrieved May 29, 2016 from:
<http://ic.galegroup.com/ic/suic/ReferenceDetailsPage/DocumentToolsPortletWindow?displayGroupName=Reference&jsid=874b6aa16ce31d9be921dfff8e9df12&action=2&catId=&documentId=GALE%7CEJ2181500121&u=sand55832&zid=24730bc50ec2547e7f8807b03925dbb2>
- Haaretz(2001), Ask Clinton What He Thinks About Camp David, retrieved June 28, 2016 from: <http://www.haaretz.com/print-edition/features/ask-clinton-what-he-thinks-about-camp-david-1.67617>
- House of the Historian(1991), The Madrid Conference, 1991, retrieved June 23, 2016 from: <https://history.state.gov/milestones/1989-1992/madrid-conference>

- Jeffrey(2015), Marshall and Israel, George Marshall Foundation, retrieved June 3, 2016 from: <http://marshallfoundation.org/blog/marshall-israel/>
- Macintyre, Donald (2010), First praise, then a rebuke: Biden & rsquo;s Israel visit turns sour, retrieved June 12, 2014 from: <http://www.independent.co.uk/news/world/middle-east/first-praise-then-a-rebuke-bidenrsquos-israel-visit-turns-sour-1918927.html>
- McDermott, Rose (2001), Risk-Taking in International Politics: Prospect Theory in American Foreign Policy, Ann Arbor: University of Michigan Press.
- New York Times(1988), Transcript of Shultz's Remarks on United States' Stance Regarding P.L.O, retrieved June 18, 2016 from: <http://www.nytimes.com/1988/12/15/us/transcript-of-shultz-s-remarks-on-united-states-stance-regarding-plo.html?pagewanted=all>
- Norton, R, Augustus (2010), Israel and Palestine, Two States for Two People: If Not Now, When? Boston Study Group on Middle East Peace, retrieved June 1, 2016 from: http://www.fpa.org/usr_doc/Israel_and_Palestine_Two_States_for_Two_Peoples_2010.pdf
- Parry, Nigel (2003), is it a Fence? Is it a Wall? No, it's a Separation Barrier, retrieved March 20, 2016 from: <https://electronicintifada.net/content/it-fence-it-wall-no-its-separation-barrier/4715>
- Pettengill, Julia and Ahmed, Houriya (2011), Regional Actors and the Fatah-Hamas Unity Deal Shifting Dynamics in the Middle East? Retrieved March 14 2016 from: <http://www.henryjacksonsociety.org/cms/harriercollectionitems/Fatah+Hamam+Document.pdf>
- Prusher, Ilene(2010), Israel shrugs off Mitchell's loan threat, retrieved March 12, 2016 from: <http://www.csmonitor.com/World/Middle-East/2010/0110/Israel-shrugs-off-Mitchell-s-loan-threat>

- Rudoren, Jodi(2015), What the Oslo Accords Accomplished, The New York Times, retrieved July 3, 2016 from:
http://www.nytimes.com/2015/10/01/world/middleeast/palestinians-mahmoud-abbas-oslo-peace-accords.html?_r=0
- Sterling, Joe(2012), CNN Fact Check: Obama went on an apology tour, Romney and others say, retrieved March 12, 2016 from:
<http://edition.cnn.com/2012/10/23/politics/fact-check-apology-tour/>
- Sky News(2010), US-Israeli Relations 'Worst For 35 Years', retrieved March 12, 2016 from: <http://news.sky.com/story/766025/us-israeli-relations-worst-for-35-years>
- The Guardian(2009), White House steps up diplomatic push to revive Middle East peace process, retrieved March 29, 2016 from:
<http://www.theguardian.com/world/2009/jul/26/george-michell-syria-israel-peace>
- The White House(2009), Remarks by the President at Cairo University, retrieved March 18, 2016 from: <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-cairo-university-6-04-09>